

گفته‌اند که در زمان پهلوی زنده ماندند و زنده ریان در پهلوی پشته‌ها شروع کردند به نوشتن.

## جهان در آواخر عصر باستان - قسمت دوم

در این کتاب به بررسی تاریخ و تمدن ایران در آواخر عصر باستان و آغاز سده‌های نخستین میلادی پرداخته شده است. این کتاب شامل شانزده فصل است که در آن به بررسی تاریخ و تمدن ایران در آواخر عصر باستان و آغاز سده‌های نخستین میلادی پرداخته شده است. نویسنده در این کتاب به بررسی تاریخ و تمدن ایران در آواخر عصر باستان و آغاز سده‌های نخستین میلادی پرداخته شده است.

### چکیده

عنوان کتاب "جهان در عصر باستان" از مارکوس اورلیوس تا

محمد (ص) به زبان انگلیسی است. نویسنده آن پیتیر براون استاد سابق

دانشگاه آکسفورد می‌باشد. این کتاب شامل شانزده فصل است که

چهار فصل پایانی آن راجع به ایران و روم در قرن ششم میلادی و نیز

فتوحات اسلامی است. این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده و

فصل نهم آن تحت عنوان "امپراطوری‌های شرق (۶۴۰-۶۱۰) است.

در این فصل به وقایع بین‌النهرین در قرن پنجم میلادی، رخ‌ها

و نیز افکار مانی اشاره می‌شود. سپس به اوضاع سیاسی ایران در زمان

انوشیروان و خسرو پرویز می‌پردازد و با جنگ خسرو پرویز و

هراکلیوس خاتمه می‌پذیرد، که در شماره گذشته مجله دانشکده ادبیات

و علوم انسانی ترجمه و چاپ شد.

فصل چهاردهم با عنوان "جهان در قرون وسطی" است. در این

فصل نویسنده متذکر می‌شود که آباء کلیسا بعد از جنگ‌های صلیبی

هراکلیوس با ایرانیان قدرت یافتند، کشیشان جانشین شورای شهر

شدند و از مردم مالیات دریافت می‌کردند. نویسنده به طنز

می‌نویسد: خدمات کشیشان کمتر از انقلاب اجتماعی نبود. تعداد

کتابخانه‌ها در این زمان افزون شد. کتاب‌ها به زبان لاتین بود که زمان

مذهبی بشمار می‌آمد. کتاب شیئی مقدس شد و فرهنگ هلنیسم هر

چیز را از بین برد.

چند سکوت اختیار کرد، ولی منافع طبقات ممتاز بیزانس را حفظ نمود.

ادبیات کلاسیک بصورت جعل اسناد در اختیار کشیشان قرار گرفت. سرودها و آداب نماز در کلیساها تغییر کرد. موسیقی، تغییر نقش سکه‌ها، شمایل پرستی بر عامه مسیحیان موثر شد و انسانهای مقدس مکان خویش را به اثنیاء مقدس واگذار کردند. فرهنگ جدید مسیحی تحت سلطه مسلمین قرار گرفت. مسلمانان همگی بندگان الله بودند و سایرین اهل ذمه شدند.

\*\*\*

لست در بیان این امر در این مقاله جا دارم. (موسیقی و آوازها در ایران باستان)

\*\*\*

**فصل چهاردهم - ویرانی دنیای باستان: دین و فرهنگ در اوایل قرون وسطی**  
 کشمکش بین هراکلیوس و خسرو پرویز (خسرو دوم) مدت‌ها بعنوان جنگ بزرگ تاریخ بیزانس در خاطرها باقی ماند. در قرون ششم میلادی یک اسقف روسی نوشت: قسطنطنیه آزاد شد، ولی مانند ماهی در دام افتاده بدست ایرانیان و قفقازی‌ها اسیر گردید. طلوع قدرت روم و دفاع هراکلیوس در مقابل ایرانیان به مثابه جنگ صلیبی بود. هراکلیوس با شمایل مریم مقدس از قسطنطنیه سوار کشتی شد و سپاه خود را با عنوان جنگ صلیبی بسوی ایران روانه کرد تا بقای صلیب مقدس را از کفار باز ستاند، اما در سال ۶۱۴ م در اورشلیم بدست ایرانیان اسیر. وضعیت روم به توصیفی از هراکلیوس منجر گردید که او را اولین قانونگذار بیزانس در قرون وسطی معرفی کنند، ولی این توصیف تا حدی که به سیاست‌های او بستگی دارد، گمراه کننده است. او بدعت گزار نبود، بلکه در اصل یک امپراطور کاملاً محافظه کار و وارث سنت‌های استبدادی ژوستینی تین بود و توقعیت بسیار سختی را بوجود آورد. خسرو پرویز در تبلیغات بیزانسی‌ها، کافر شناخته نشد. او هم قانونگذار بردگان مسیحی گردید. مسیحیان نسطوری مذهب بخوبی از بقایای گرانهای صلیب مقدس مراقبت کردند. تصرف و انتقال صلیب مقدس به ایران

موجب شد که گروهی از مسیحیان شرق نزدیک بر ابرادران غربی خود پیروز شوند. جنگ بزرگ ایران و روم نه تنها نسبت به اوضاع سیاسی موجب آگاهی بیشتری گردید، بلکه وضعیت اداری را دقیق تر نمود، نسل پیشین هم از این وضعیت آگاه بود. جو مدیترانه از اواسط قرن ششم میلادی تغییر کرد؛ هنگامی که به بیزانس، ایتالیا، اسپانیا و یا فرانسه نگاه می کنیم به این عقیده می رسیم، مسافر در پایان یک سفر آرام و طولانی با تیرن، بیش تر از هر کسی تشخیص می دهد که دورنمای خارج تغییر کرده است. همین طور هم در فاصله زمانی بین حکومت ژوستینیان و هراکلیوس می توانیم تغییرات ظهور قطعی دنیای قرون وسطی را احساس نماییم. با مرزهای روم مستحکم شد، امپراطوری بیزانس منافع خود را تأمین کرد و شکوه و استقلال خود را طی قرون ظاهر ساخت؛ پروکپوس (Procopius) در سال ۵۵۰ م هنوز به تمدن جهان باستان می نگرد، آگاتیاس (Agathias) جانشین او در سال ۵۸۰ م می نویسد که مدیترانه غربی در جهل است و این جهالت با دین و تاریخ ایران سانسائی ارتباط دقیق دارد. در تألیف آگاتیاس رومی ها و بزرگها از یکدیگر متفاوت هستند، وی این تفاوت را در خلاء جدائی بین مسیحیان و کافران مشاهده می کند. از نظر پروکپوس ایرانیان غیر از یهودیان زمان حضرت عیسی (ع) می باشند، اما از نظر آگاتیاس ایرانیان اساساً مشرک هستند و چگونه دو نفر با عقاید متفاوت می توانند با یکدیگر متحد شوند؟

قبلاً مسیحیان و بیزانسی ها با وسیله هراکلیوس بسیج نظامی شده بودند و از قلاع مسیحیان شرق نزدیک پاسداری می کردند؛ صلیب مقدس در جزو سنالم سفینه عهد بود و بیزانسی ها برای اندک مدتی خود را حافظ شهرهای جهان امپراتوری می دانستند و بعنوان امت منتخب بر ملل مشرک و متخاصم خود حکومت می کردند، این حاکمیت در آن سوی مدیترانه بصورت دیگری اتفاق افتاد؛ پادشاهان کاتولیک مذهب اسپانیا موافق شدند کلیسا و دولت را درهم آمیزند و از طریق اسقفان بر شهرهای دور دست شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) حکومت نمایند.

در چنین جامعه ای حد شرعی برای خیانت و کفر یکسان بود. در این جامعه خشونت داخلی بواسطه بستن مرزها بود. جهان مدیترانه بعد از روستی نین مدت زیادی تنها جامعه مسیحی نبود که فقط دیانت بر آن حاکم باشد. بلکه بطور کلی یک جامعه مسیحی شد. مشرکین طبقات بالا هلاک شدند، حتی آنانی که در حومه شهرها میزیستند، ولی به محض این که شدت از میان رفت دیگر هیچ مسیحی در این دولت (سیاست و دیانت) خود را متهم نمی دانست. یهودیان نیز بلافاصله این تغییر را پذیرفتند. آنان برای اولین بار در اسپانیا، بیزانس و آفریقای شمالی تحت تعقیب سیاسی قرار گرفتند و مجبور به انجام غسل تعمید شدند و با اجبار به عضویت جامعه مسیحی در آمدند. در این دوره جامعه مسیحی با ایده آل طرفین سیاست خود را آغاز کرد. محله کلیمیان ایجاد شد، ولی بازم قوم یهود نسبت به سرنوشت خود مضطرب و نگران بود. در این دوره تغییرات نشانه سریع سقوط فرهنگی است. مهمترین مسئله ای که در جهان باستان بخصوص در اواخر عصر باستان مطرح گردید تعیین مرز دقیق فرهنگ اشرافی و فرهنگ توده ای است. این مرز در اواخر قرن ششم میلادی هم وجود داشت ولی بتدریج محو شد و برای اولین بار فرهنگ والای اسقفان قانونگزار با فرهنگ انسان مسیحی در کوی و برزن یکسان گردید. در این دوره در غرب فقط طبقه منتخب نابود شد. سلسله سنا تورهائی که هنوز بودند چای خود را به درباریان دادند و این گروه جدید درباری در اصل مخلوطی از اقوام رومی و آلمانی بودند که به اسقفان اعتبار بخشیدند. اسقفان در دیانت خود تعصب داشتند، اما این تعصب کمتر از تعصب مردم عصر باستان بود، زیرا مردم عصر باستان گرفتاری های بیشتری داشتند. ایده فرهنگ باستان به سبک زندگی قدیم بستگی داشت و رفع این وابستگی نیازمند زمان بود، در عین حال تغییر نظام سیاسی هم ضروری بود. کاسیودوروس (Cassiodorus) عالم امور اداری در طی دوران کوتاهی از سال ۵۴۰ م تا حدود سال ۵۸۰ م ایده اشرافی را به رهبانیت تغییر

داد: و با فریاد زنده باد دیگران در ایتالیای جنوبی موقعیت اجتماعی خوبی کسب کرد؛ اما در دوره‌های بعد دیگر هیچ ایتالیایی در هیچ زمانی چنین فرصتی را بدست نیاورد. یک کشیش ارومی نوشت: «اگر با مهارت‌های عامه در ارتباط باشیم، تصور نمی‌کنم کسی در این ایام بتواند دانش بیشتری را لاف زند. در این جا هر روز خشم برزرها شعله ور می‌شود، می‌ستوزد و سپس خاموش می‌گردد، گروه‌های نظامی مازا محاضره کرده اند، تمام کوشش‌های ما بسوی شکست می‌رود، تمام حیات ما با اندیشه‌ها ادامه می‌یابد و این اندیشه‌ها هم بسوی گروه‌های مهاجم بازمی‌گردند. حتی در ایالتی مانند اسپانیا و فرانسه هم ایده منفعت طلبی بر زیبایی برتری یافت و بصورت جدید و صریحی جانشین موازن قبلی گردید. با وجود این که اسقفان این دوره نیاز شدیدی به اطلاعات داشتند، ولی معلومات انسانی مجال رشد نداشت. حضرت عیسی (ع) طی رؤیائی در قرن چهارم میلادی پروم (yero-me) را تبلیغ کرد، زیرا وی تألیفات سیسرو را زیاد مطالعه کرده بود. در قرن ششم میلادی هم در رؤیای مشابه دیگری، حضرت عیسی (ع) در شهر توروز، گریگوری را مورد سززش قرار داد، تنها بخاطر این که وی بسیاری از وقت خود را صرف آموزش تنگ نویسی کرده بود. تند نویسی معلومات کلاسیک نبود، بلکه مهارتی بود که اسقف اعظم فرانسه بسیار بدان نیازمند بود. در جهان باستان حتی یک انسان غیر فرهنگی هم وجود نداشت. فرهنگ باستان برای سنت ایزودور (st. Isidore) (۶۳۶-۵۷۰ م) اسقف شهر سویل در اسپانیا، شبیه ردیف تپه‌های منظم در افق آبی رنگ بود: کسی نبود بگوید بیشترین فاصله از سیسرو تا سنت اگوستین و ویرژیل تا یروم چه اندازه است؛ زیرا از نظر اسقف قرن هفتم میلادی مشترک و مسیحی یکسان جزمت داشتند. علمائی هم که در گذشته دور قالب تهی کرده بودند، همچنان محترم بودند. فرهنگ کلاسیک نه تنها در غرب و از گون گردید، بلکه آن محیط اجتماعی هم که از سنت کلاسیک در قرن ششم میلادی دفاع می‌کرد، در قرن هفتم میلادی بسرعت

ناپود شد، حتی در روم که حکومت مطلقه آن، مخاطرات انشائی بسیاری را پرورش می داد و بعنوان مرکز ثقل تمدن مورد قبول بود، دوباره این تمدن را به مدیترانه شرقی بازگرداند؛ سیاحان شمال اروپا در قرن هفتم میلادی دریافتند که در محیط پاپ‌ها همان چیزی نجوا می شود که در یونان شنیده می شد. عمر کتابخانه‌های بزرگ لاتینی زبان بیشتر از عمر اشرافیاتی بود که فقط یکبار به آن کتابخانه‌ها می رفتند؛ رم برای ایالاتی که اطلاعاتی کمتر داشتند به منزله مکه (قبله) دوستانه کتاب بود. با این حال اسقفی در اسپانیا لازم دید که از زبان فرشته ای بگوید متنی را که خواسته است؛ بالاخره موفق شده از ژرفنای کتابخانه پاپ بدست آورد؛ هیچ چیز روشن تر از سرنوشت کتاب، تغییر محیط را نشان نمی دهد. در اوایل قرون وسطی کتاب‌هایی مورد استفاده بود که در تنویر افکار تأثیر بسزیا داشت، زیرا لغات و کلمات موفق شدند جای خود را در اروپای غربی بدست آورند و تفاسیر مزقوم را متوقف سازند؛ کتاب خود شیعی مقدس شد. کتاب با نقطه گذاری و درج فهرست فصول (در پایان جهان باستان حتی موضوع کتاب هم ناشناخته بود) بطور جدی زینت یافت و خواندنش برای مبتدیان آسانتر گردید. انجیل کبیر و کتاب آداب نماز، گلچینی دقیق از اندرزهای آباء کلیسا بود، ولی قسمتی از آن‌ها به گذشته ارتباط داشت و غیر از مسائل مقدسی بود که در کلیساهای سلطنتی مطرح می شد و به حرمت انسان در قرن هفتم و هشتم میلادی مربوط می گردید. کسانی که بیشترین کتب را تهیه کردند و از آن بهره مند شدند باز هم منجذوب منابع و مراجع کتابخانه‌های جنوب اروپا گردیدند، این افراد از کسانی بودند که بانه حوزه مدیترانه ارتباط نداشتند. قرن هفتم میلادی عصر طلایی فرهنگ ایرلندی و نورتمبری است و میراث او اخر عصر باستان کاملاً به این مناطق انتقال یافت. نگارش کتب انجیل به زبان قبطی و تزئین حواشی نفوذ ناپذیر آن با تذهیب سنتیک - که در هنر ماقبل تاریخ دوره لاتین ریشه داشت - ناگهان در سکوت از بین رفت. از این قرار آنچه برای فرهنگ قرون هفتم و هشتم میلادی اتفاق افتاد، هم جالب و هم

مهم است، ولی نقطه عطفی در تاریخ پایان جهان باستان نمی باشد. در بیزانس طبقه منتخب کلاسیک باقی ماندند و مدام در طی دوران قرون وسطی خود را احیا کردند. بیشترین کتب خطی کلاسیک در قسطنطنیه قرون وسطی تهیه شد. واقعاً اگر درباریان و کشیشان قرون نهم و دهم میلادی بیزانس از جهت فکری ترقی نمی کردند، امروز ما هم از افلاطون، اقلیدس، سوفوکل و توسیدید اطلاعی نداشتیم - مگر از قطعات پاپيروس ها - . آن فرهنگ کلاسیک زاکه ما می شناسیم همان فرهنگ یونانی است که در دوران قرون وسطی مدام مصالح و منافع طبقات ممتاز قسطنطنیه را حفظ کرد. این طبقات در گذشته باستانی خود بطور طبیعی زیستند، اما بیزانس قرون وسطی هرگز رنسانس را تجربه نکرد: بیزانسی ها هیچگاه توجه نکردند که گذشته باستان از بین رفته است و اگر بندرت متوجه می شدند با شرمندگی کوشش می کردند که دوباره آن را احیاء نمایند. این مردم تنها تصویری که از عصر باستان داشتند، هنگامی بود که فردی در لحظه های شوز و شوق تمام، بناهای تاریخی را شستشو می کرد و اکتلیل می زد.

فرهنگ باستان در زمان حکومت ژوستی نین هنوز خطه ای را در اختیار داشت که برای عالم مسیحیت مبهم بود. معلمین مشرک آن حتی بعد از سال ۵۶۰ م هم بر حیات عقلانی طبقات تحصیل کرده حاکمیت داشتند. رقبای مسیحی آنها هم قادر بودند که در پوشش سنت افلاطونی درآیند، ولی سنت افلاطونی کاملاً بوسیله مشرکین حفظ می شد. سنن فلسفی بوسیله معلمین فلسفه یونانی زبان و مسیحیان سریانی زبان در قرون هفتم و هشتم میلادی به عرب ها انتقال یافت. این شرک فلسفی قابل توجه است، زیرا برای بسیاری از مسلمانان اهل سنت و همچنین علمای کاتولیک مذهب مسیحی در طی قرون وسطی قلب تحقیقات بشمار می رفت، در حالی که این شرک در زمان ژوستی نین و در شهر آن حتی در آکادمی افلاطون هم قابل قبول نبود.

در نتیجه حیات آکادمی این دوره با جدال شدیدی مواجه شد. جان فیلوپونس

(Jhon Philoponos) معلم غریب مسیحی در شهر اسکندریه به آخرین افراد مشرک حمله کرد، زیرا مشرکین معتقد بودند که آسمان‌ها الهی و فنا ناپذیرند. اما وی در بعضی از مباحث گالیله راجع به طبیعت مادی و فنا ناپذیری ستارگان در مقابله با مشرکین گوی سبقت را ربود: وی با اثبات این که زمین کروی است و زلزله بعثت فوران بخارها است در مقابل مسیحیان سنت پرست از خود دفاع کرد. فرهنگ طبقات ممتاز و متمدن همچنان بر اساس فرهنگ کلاسیک باقی ماند. در قرن ششم میلادی هنوز اشعار را به سبک کلاسیک می نوشتند و این سبک به بهترین وجهی توسط یونانی هائی انجام می گرفت که تحت سلطه امپراتوری روم بودند و کاملاً حالت شرک آمیز داشتند. در تألیفات پروکیپیوس با مسیحیتی مواجه می شویم که از خلال شیشه شکسته تاریخ عصر باستان می گذرد و هرودوت و توسیدید قالب آن را ریخته اند. این افراد مشوقین ثروتمندی بودند که خدایان را در قالب هنر، در منسوجات قبطی و در قلمزنی احیا کردند. سیلنوس (Silenus) در زمان هراکلیوس هنوز هم تصاویر دختران زیبا را بر روی ظروف نقره مردم ثروتمند قسطنطنیه نقش می کرد.

در زمان حکومت مطلقه ژوستی نین بود که اساس فرهنگ اشرافی اواخر عصر باستان بالضروره ضعیف شد. بواسطه حکومت استبدادی وی، امور اداری هم ضعیف گردید و شهرهائی که زمینه احترام به علمای یونان را فراهم می کردند، استقلال خویش را از دست دادند. استقلال طبقات ممتاز عصر باستان به آرامی جزو به اضمحلال رفت به حدی که از نظر یک فرد متوسط اجتماع در قرن ششم میلادی، فرهنگ طبقه حاکم امپراطوری از فرهنگ مسیحی تمایزی نداشت. تنبیهات شدیدی که در مورد یهودیان و بقایای مشرکین اعمال شد، محیط تعصب آمیزی را بوجود آورد، این تعصب موازین و قوانین رومی را خاطر نشان می ساخت قبل از آن که طوفان عقاید عامه تسلیم آن شود. عصر طلایی تاریخ قدیسین بیزانس در این دوره است. بعبارت ساده قدیسین در دهلیز یونان می زیستند. و در عین حال برای



مردم باسواد، ولی فاقد تحصیلات عالی جشن پیروزی فرهنگ قرون وسطی را برگزار می نمودند. این فرهنگ از امپراطور آغاز شد و تا طبقات پائین تر ادامه یافت. داستانهای سحر آمیز و مکالمات گریگوری به تنهایی شرح مفصلی از همان پدیدارها به زبان لاتینی است. اجمالاً سنای روم را می نگریم و کنجکاوانه قطعات معجزآسای تابوت سنگی و منقوش آن را بررسی می نماییم.

واقعاً فرهنگ عامه و جدید در اواخر قرن ششم میلادی همان فرهنگ قرون وسطی بود: بسوی خطوط جدیدی پیش رفت و معقولانه علائم یک فرهنگ غیر کلاسیک و جدید را ظاهر ساخت. تعالی فرهنگ در اواخر دنیای باستان صرفاً ادبیات بود. لغت، کتاب و گفتار به تنهایی شکل فرهنگی داشت که برای انسان جالب بود و او را تربیت می کرد: مثلاً کاهن اواخر عصر باستان چندان به معابد اشاره نمی کند که مردم در آنها عبادت می کردند و پیروان انقلابی موسی در آن نیایش می نمودند، بلکه او به سنت ادبی اشاره می نماید که میراث با شکوه گذشته است و در طی قرن ها بر روی هم انباشته شده است. آباء کلیسا بواسطه سلسله نقل قول ها به دام افتادند. در چنین محیطی جعل اسناد رایج شد. این جعل نشانه معتبری بود که زمان گذشته را از حال تفکیک می کرد و زمان را از پشت این صحنه تأثر حذف می نمود. در قرن ششم میلادی نوشته های عرفانی عبارت از افکار دیونیسوس<sup>(۱)</sup> (Dionysius) مرید سنت پل بود، فلاسفه هم مراسلات سقراط و افلاطون را قرائت می کردند.

مکتوبات بدست قشر معینی افتاد: میراث دیگر قرن ششم میلادی موسیقی بود. مجادله توحیدی به ترجمه سرودهای مخصوصی تبدیل شد. آداب نماز بیزانسی بشکل برجسته ای ظهور کرد، صلیب در هنر اواخر عصر باستان بعنوان شمیلی دوز دست یا غنیمتی برای رومیان بود یا بصورت ستاره کوچک قبه داری که در آسمان گنبد پیروان حضرت موسی (ع) می درخشید، اما این صلیب در سوریه بواسطه حسن تأثیر مرثیه های گودفرایندی (جمعه قبل از قیام مسیح یا عید پاک)

متهم به پیکر مصلوب بود. شمایل نیز علاوه بر موسیقی بسیار اهمیت یافت. تصویر زیبا همان تصور واقعی بود و این تصور هم سمبلی بود که بصورت بسیار مؤثر و متمرکز برای مردم کوچه و خیابان نقل می‌شد. برای افرادی معمولی که با علما تماسی نداشتند، ادبیات سمبلی بود که امپراطور را از حیات عامه جدا می‌ساخت و درون قشر اجتماعی دیگری قرار می‌داد. هنگامی که امپراطور در سال ۵۷۰ م آلهه سنتی و قدیمی را بصورت بالدار بر روی سکه‌ها حک کرد، مردم بومی تعجب کردند و تصور نمودند که وی مشرک شده است. مردم علاقمند بودند بر روی سکه‌ها علامت ساده صلیب باشد. در این زمان مشرک کسی است که به تشریفات دربار امپراطور وابسته باشد و این وابستگی با موازین مختلفی سنجیده می‌شد، این موازین قباهای کنسولی، نوارهای کشیشی و کره اسب بالدار قدیمی با علامت پیروزی بود. بدون آن که به گذشته روم باستان اشاره شود. تاج‌های طلائی بزرگ پادشاهان کاتولیک مذهب اسپانیا در قرن هفتم میلادی، همه سمبلی از تصور سلطنت بود، این تاج‌ها حاصل از موقوفاتی بود که عامه مردم بدان موقوفات بسیار ایمان داشتند. از طرف دیگر امپراطوران بیزانس در قرن هفتم میلادی برای حقانیت قوانین خویش متوسل به مجوز فوق طبیعی شدند، زیرا حضرت عیسی (ع) فرمانروای مطلق است و از عامه مردم حمایت می‌کند. سکه‌های ژوستی نین اول با تمثال سوار رومی دیگر کهنه و قدیمی شد و امپراطور ژوستی نین دوم (۶۹۵ - ۶۸۵ م) و (۷۱۱ - ۷۰۵ م) عظمت پیشین را محو کرد و صورت حضرت عیسی (ع) «شاه شاهان» را بر روی سکه‌ها حک نمود. اکنون در جهانی دیگر سیر می‌کنیم.

شمایل‌ها نیز در جهان مدیترانه موجب طغیانی دیگر شدند. شمایل و سایر تصاویر مانند صورت مقدس حضرت عیسی (ع) در شهزاد سا، صلیب مقدس در اورشلیم و شمایل مریم مقدس در قسطنطنیه همه از طلسم‌های امپراطوری بودند و برای بعضی از افراد هم خواص معجزه آمیزی داشتند. در قلب شهرهای مسیحی

نشین بود که نیروی ماوراء طبیعت بر وجودهای مادی مسلط شد و این تسلط موجب گردید که هنر شمایل سازی فقط بر محور یک موضوع مقدس متمرکز گردد. تزئینات زیبا و پرزرق و برق در قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی تصاویر کوه‌ها و مکانها در فضای روشن است، ولی اکنون نقش قوس و قزح بر روی موزائیک‌ها است که پنهان شده است. به این ترتیب نه تنها تصاویر متروک شد، بلکه شکوه موزائیک‌های طلائی هم از بین رفت. در این حیات مقدس بین پرده‌های موج و خروشان دربار ژوستینیان و هنر جدید شمایل سازی، دیواری شیشه‌ای وجود داشت.

تصورات انسان‌ها در دنیای اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی در نهایت بر موضوعات فوق متمرکز گردید. و کاملاً تحکیم پذیرفت. مکانهای مقدس اعصار تاریک قرون وسطی شبیه معابد بزرگ دنیای باستان با خاطرات بسیاری مظهر شد. و بیشتر از حیات هر فرد مقدس هم زندگی کرد. معابد بنا می‌شدند و ویران می‌گشتند شبیه انسان‌های با اخلاص که می‌آمدند و می‌رفتند. حمایت جدید از اشیاء مقدس به موجی از صداقت تبدیل شد، در حالی که ابراز احساسات قرون قبلی بر روی انسان‌های مقدس متمرکز بود. بطور کلی مزار شهدا و آثار آنها در روم و فرانسه موجب شد که نوع زندگی انسان مقدس از تصور انسان عامه بیرون رود. در قرن ششم میلادی هیچ زاهدی در شهر تورز گوشه نشین نشد، مردم شهر و کشیش آن در سایه قصر بزرگ سنت مارتین می‌زیستند و پیوسته حضور انسانی مقدس را در کنار خویش احساس می‌نمودند که دوینست سال قبل از آنها در این شهر از دنیا رفته بود. با حمایت از آثار این قدیسن بود که شهرهای مدیترانه احیا شد و در روزگار بحرانی قرن هفتم میلادی دوباره وطن پرستی قدیم مسلط گردید. مهاجرین مقدونیه، اسلاو و تسالی تاریخ را در انحصار خود گرفتند و این انحصار در نتیجه معجزات سنت دمتریوس (St. Demetrius) و سنت پیتر در روم و نیز معجزات مریم مقدس در قسطنطنیه بود.

به تدریج دایره روزگار آسودگی کامل شد، عبارتی عصر تناقض گوئی مشرکین زمان سنت آنتونی (St. Antony) به پایان رسید. زمین و آسمان در هماهنگی کاملاً منظمی سرو سامان یافتند. مسیحیت دیانت آباء و اجدادی شد که اگر با موعظات آباء کلیسا همراه باشد و با دقت اجرا شود، بطور یقین بدبختی های عامه را رفع می کند و الطاف نیکوی ماوراء طبیعی را نیز محفوظ می دارد. خداوند امپراطور دور دست است. قامت بلند فرشتگان با پهلوانان دیانت مسیح بیکدیگر پیوند خورد. این پهلوانان از مدت ها قبل قالب تهی کرده بودند، ولی اکنون دوباره در زمین مشاهده می شدند. یقیناً انسان های اوایل قرون وسطی مانند امپراطور مارکوس اورلیوس افراد آرامی بودند که زوهای اجدادی خود را حفظ می کردند. ایشان تصور نمودند که توسط پاسداران نامرئی در گاهواره محافظت می شوند.

تغییرات اجتماعی در حیطه های مختلف روم تأثیرات متفاوتی داشت: در امپراطوری بیزانس، مخصوصاً در ناحیه آسیای صغیر معنی جدیدی از وحدت منافع و مسؤلیت بوجود آمد، غیرت ساکنین قسطنطنیه شبیه فوران گاز نفت - که در پیستونی فشرده شود - تقریباً در طی دوره ای ایرانیان و قفقازی ها را احاطه کرد و سپاه هراکلیوس را به قلب پارس بدون خداوند برد، اخلاق متعالی در قسطنطنیه قرون وسطی همیشه بر اساس وجود یک امپراطوری بزرگ احساس شد که به کمک الطاف الهی تا مدتی طولانی ادامه داشت. از این زمان بعد - زمانی که اکثر اوقات تا دیرگاه ادامه دارد تاریخ امپراطوری روم حصار شهرها را شکست، ولی هراکلیوس قادر نبود این شور و شوق جدید را در خارج از قسطنطنیه و آسیای صغیر برای ایالات بیزانس حفظ نماید. او خسته و ورشکسته به ایالاتی بازگشت که طی بیست سال برای امپراطوری مسیحی ناشناخته بود. برای اولین بار کاهش احساسات مردم ایالات روم شرقی باعث شد که شوق عامه نسبت به مسیحیت از دست برود.

شکست هراکلیوس سرنوشت امپراطوری روم و اراضی ضمیمه آن را تغییر داد. در واقع قالب سنت کلاسیکی شرق نزدیک دگرگون گردید. امپراطوران روم از زمان

تئودوسیوس اول تا عصر حکومت ژوستی نین اول آراء و عقاید عامه را بخود جلب کردند: با اظهار عشق به انسانهای مقدس، باسازی دگم نسبت به عامه و یا با ریختن پول در سنگ و موزائیک، مردم را ماهرانه جذب نمودند. امپراطوران در بنای ولایات متوسط موفق شدند، امپراطور احساس کرد که زبان، فرهنگ و توحید مردم بنحوی است که در سلطه امپراطوری صرفاً یک شهروند مسیحی هستند و این بزرگترین دستاورد سیاسی در اواخر جهان باستان بود.

این دستاورد سیاسی، پیروزی بزرگی بود. یک انسان متوسط برای این که تابعیت امپراطور را بپذیرد باید احکام متناقض عامه را بالقوه درک کند یعنی احکام امپراطور را که به لحاظ حرفه خود ظاهراً قدرتمند و در واقع ناتوان بود. این احکام بوسیله هیئت حاکمه اعمال می شد که جزئی از فرهنگ آنها در حجاب مسیحیت قرار گرفته بود. طبقه حاکمه برای امپراطور ابراز احساسات می کرد، زیرا وی امپراطوری مسیحی و قانونگذار بوده در حالی که اغلب اوقات بیشتر از یک بدعت گزار نبود و بعضی از اوقات هم بیش از یک شکنجه گر شخصیت نداشت.

در اواخر قرن ششم میلادی موج جدیدی از شور و شوق عامه پدید آمد و احکام مغایری را بوجود آورد که جمع آنها با یکدیگر مشکل است.

ابتدا جامعه مسیحیان بومی از قرن ششم میلادی با نیرومندی ترقی کرد، بعد هم در نتیجه اطلاعات ژوستی نین بود که کشیشان بعنوان رؤسای شهرها از اعضای شورای شهر خلع ید کردند، ایشان دوباره حصارها را ساختند و با مأمورین مالیات و بربرها وارد معامله شدند. در سالهای ظهور این اوضاع که مقارن قرون ششم و هفتم میلادی است، در واقع اسقفان بودند که شهرهای بزرگ را برای امپراطور محافظت می کردند. گریگوری سازمان اجتماعی کلیسای رم را منحل کرد و با حالت یأس آوری پیشنهاد نمود که حیات از دست رفته رم باید احیا شود. جان د. آلمسگیور (Gohn The Almsgiver) نیز که در سالهای (۶۱۷ - ۶۱۰ م) اسقف بود، همین عمل را بطور کامل در اسکندریه انجام داد. اسکندریه در فاصله اندکی رفاه بیزانس

را پیدا کرد، جان بیمارستان‌های کوچک ساخت، وسایل طبی فراهم کرد و تغذیه عامه را جیره بندی نمود. وی هزینه این خدمات را از محل درآمد سرشار حوزه اسقفی خود تأمین کرد. مردانی نظیر جان موفق شدند در طی مدت کوتاهی برای امپراطور شهرهای بزرگی را نجات دهند. اسقفان حکام اعزامی از قسطنطنیه نبودند، بلکه نمایندگی شهرها را داشتند. اسقفان اسکندریه حتی در دوره سلطه عرب هم از زندگی مردم شهر حمایت می‌کردند، همان طوری که جان در دوره هراکلیوس از ایشان بنحو مؤثری حمایت کرده بود. فعالیت اسقفان نشان داد که آباء مسیحی بدون توجه به قانونگذار قادر هستند در وطن خویش حمایت مردم را جلب کنند و رهبری ایشان را بدست گیرند. این فعالیت‌ها کمتر از یک انقلاب اجتماعی نبود. شور و شوق جدید عامه، علامت تجدید حیات فرهنگ باستان بود. عجیب است که چرا تفکر فرهنگ دینی زودتر اتفاق نیفتاد؟ روم شرقی در اغلب جنبه‌های زندگی عامه، نمای شرک پیشین را دربر داشت، شرک به این معنی که زندگی عامه و حوزه‌های بزرگ تعلیم و تربیت آن بالصرح «دنیوی» بودند. کارگزاران این حوزه‌ها ادبیات راجع به خدایان باستان را مطالعه می‌کردند، مثلاً اخیراً کشف شده که شبک تأثر در اسکندریه قرن ششم میلادی همان شبک تأثر یونانی بوده است. دیانت مسیحی با این تجملات بیگانه بطور روزافزونی توان خود را از دست داد. ولی این ناتوانی برای مدتی طولانی نبود. در واقع ورود سپاهیان عرب موجب شد که حیات فرهنگی عامه مسیحیان در شهرهای شرق نزدیک تکمیل شود. در نتیجه آخرین اثرات فرهنگ مادی - که بر اساس فرهنگ یونان باستان بود - ناپدید گردید. عاقبت تفکر آباء مسیحی از افلاطون، ارسطو و جالینوس گذر کرد و بدست مسلمین رسید. مسلمین و مسیحیان قرون وسطای شرق نزدیک آثار هومر، توسیدید و سوفوکل را ناخودآگاه انتخاب نمودند و این انتخاب آخرین مراحل پایانی دوره فرهنگ ادبی بود. در سرود بزرگ مریم باکره - که در سراسر شرق نزدیک خوانده می‌شد - کلمات جدیدی ظاهر

گردید و بسیاری از شغله‌های علم معانی بیان مانند ماهی خارج از آب به آرامی بر زمین افتاد.

سبک جدید فرهنگ مسیحی که در اواخر قرن ششم میلادی بوجود آمد، تحت سلطه مسلمانان قرار گرفت، در حالی که بر محور نفوس مسیحی شرق نزدیک دور می‌زد. عرب این فرهنگ را برای دوره‌های جدید محافظت کرد. در فرهنگ جدید، انسان فقط بوسیله دیانت خود تعریف می‌شد. او به دولت وفادار بود، ولی به جامعه دینی تعلق داشت. فرهنگ او بوسیله رهبران دینی تعیین می‌گردید به این جهت تا دوره‌های اخیر زبان سریانی و قبطی بعنوان زبان‌های مقدس باقی ماند. همچنین در بین النهرین تحت سلطه ایران پیشرفتی حاصل شد و آن تشکل یهودیان و مسیحیان نسطوری مذهب در گروه‌های مجزای از یکدیگر بود. ایشان بوسیله رهبران دینی خود نسبت به حکومت مسؤل بودند. هم در بین ربانیون یهودی و هم در بین مسیحیان نسطوری چیزی بعنوان فرهنگ مستقل دنیوی وجود نداشت. تعالیم همه اساتید تابع سنت دینی بود، حتی کشیشان امپراطوری بیزانس هم در اواخر قرن ششم میلادی در همین جهت حرکت می‌کردند. جان.د. آلمسگیور در خارج قصر خود می‌نشست و مسائل شهر اسکندریه را بر طبق قانون خداوند مقرر می‌داشت. این مسائل گوی سبقت را بطور مستقیم از قوانین مسلمین ربود.

آخرین رشته‌های علایق که مردم بومی ایالات شرق نزدیک را به امپراطوری روم پیوند می‌داد صرفاً با ورود عرب قطع شد. در امپراطوری عرب دیگر هیچکس یک شهروند عصر باستان نبود، بلکه تصور جامعه دینی در نهایت این بود که سیاست خویش را تا حدودی بر اساس سیاست عصر باستان برپا دارد. مسلمانان بندگان الله و سایرین اهل ذمه بودند، این گروه‌های تحت‌الحمایه با همان اصطلاح بیعت دینی خود: مسیحی، یهودی و زرتشتی تعریف می‌شدند. کشیشانی که در طول فتوحات درخشان مسلمین (۶۵۰ - ۶۴۰ م) بنام شهر خود با سرداران مسلمان وارد مذاکره

شدند، موقعیت خود را برای هزاران سال تثبیت کردند و بطور محسوس از محیط سلطنتی ژورستی نین به پیروزی رسیدند.

تصوّر جهان باستان در نزد ساکنین مدیترانه شرقی از بین رفت افسانه‌های ملی هم از این مرگ مطلع بودند. موقعی که جان. د. آلمسگیور از اسکندریه حرکت کرد تا از امپراطور تقاضای کمک کند، برای این که وقتش تلف نشود، طی روئائی به او گفته شد: "خداوند همیشه در دسترس است و امپراطور همیشه در دور دست"

### پانوشتها

۱- دیونسیوس عضو دادگاه عالی یونان بود. اعضاء این دادگاه را آریو باغیان می‌نامیدند. این دادگاه سنت پل رسول را محاکمه کرد ولی بواسطه دفاع شدید اللحنی که وی از خود و مسیح نمود بسیاری از اعضاء دادگاه منجمله دیونسیوس دیانت مسیح را پذیرفتند.